



{۱۹۰} بی‌گمان در آفرینش آسمان‌ها و زمین و  
بی‌دربی آمدن شب و روز هر آینه نشانه‌هایی است  
برای دارندگان مغز.

{۱۹۱} کسانی که ایستاده و نشسته و [خفته] بر  
پهلوهای شان خدا را به یاد می‌آورند و در آفرینش  
آسمان‌ها و زمین می‌اندیشنند: پروردگار این را به  
باطل نیافریده‌ای، منزه‌ی تو پس نگه دار ما را از  
عذاب آتش.

{۱۹۲} پروردگار بی‌گمان هر که را تو به آتش  
درآوری پس رسوا و خوارش ساخته‌ای و ستمگران  
را هیچ یاوری نیست.

{۱۹۳} پروردگار بی‌گمان شنیدیم مانده‌هنده‌ای را  
برای ایمان نداشی دهد که به پروردگار تان ایمان  
آرید پس ایمان آوردیم، پروردگار پس بیوشان  
برای ما گناهان ما را و محون از مابدیهای مان را و  
بمیران ما را بینیکان (ابرار).

{۱۹۴} پروردگار و بخشای ما را آنچه بر عهده  
فرستادگانست به ما و عده کردی و خوار و رسوا  
مگردان ما را روز قیامت، بی‌گمان تو خلاف نمی‌کنی  
وعده دادن را.

{۱۹۵} پس پذیرا شد خواست ایشان را پروردگارشان:  
بی‌گمان من تباہ نمی‌سازم عمل هر عمل کننده‌ای از  
مرد یا زن شما را، برخی از شما از برخی دیگرید،

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ  
الْخِتَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لَأُولَى

### الآيات

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَقُعُوداً وَعَلَى  
جُنُوبِهِمْ وَيَتَكَبَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا

### سبحانکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلَ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتُهُ وَ  
مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًّا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ  
آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ  
كَفَّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ

رَبَّنَا وَآتَنَا مَا وَعَدْنَا عَلَى رُسُلِكَ  
وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ

### البعاد

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ  
عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ  
بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأَخْرِجُوا مِنْ



پس کسانی که هجرت کردند و از سرزمین خود  
بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگیدند  
و کشته شدند هر آینه حتماً محو می‌سازم از ایشان  
بدیهای شان را و حتماً واردشان می‌کنم به باع‌هایی  
که از بن آن‌ها نهرها روان می‌شود به عنوان پاداشی  
از پیشگاه خدا، و خدادست در پیشگاه او نیکو  
پاداش.

{۱۹۶} هرگز نباید در شهرها (سرزمین‌ها) رفت و  
آمد کسانی که کفر و رزیبدند فریبیت دهد.

{۱۹۷} بھرہ‌ای انک و سرانجام جایگاه‌شان جهنم  
است و بد آرامشگاهی!.

{۱۹۸} لیکن آنان که پروردگار خویش را پرواپیشه  
ساختند ایشان راست باع‌هایی که در بن آنها  
نهرهایی می‌رود جاودانه‌اند در آن‌ها، نعمت‌هایی  
است در دسترس قرار گرفته از پیشگاه پروردگار و  
آنچه نزد خدادست بهتر است برای نیکان (ابرار).

{۱۹۹} و بی‌گمان از اهل کتاب هر آینه کسی هست که  
به خدا و آنچه به سوی شما نازل شده و به سوی  
خودشان نازل شده ایمان می‌آورد فروتنه خدا را،  
نمی‌خرند به آیات خدا بهایی انک را، آنان راست  
مزدانشان در پیشگاه پروردگارشان، بی‌گمان خدا  
سریع است در رسیدگی به حساب.

{۲۰۰} ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پایداری کنید و  
یکدیگر را به پایداری فراخوانید و با یکدیگر پیوند  
داشته باشید و پرواگیرید خدای را باشد که به  
رسنگاری و فلاح دست یابید.

دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قاتِلُوا  
وَ قُتِلُوا لَا كَفَرُنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ  
لَا دُخَلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ

### حسن الثواب ﴿۱۹۰﴾

لَا يَغُرِّنَكَ تَقْلُبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي

### البلاد ﴿۱۹۱﴾

مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ

### المجاد ﴿۱۹۲﴾

لِكِنَ الَّذِينَ اتَّقَوا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتُ تَجْرِي  
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلاً مِنْ

عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ ﴿۱۹۳﴾

وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ  
مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ  
لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ شَمَانًا قَلِيلًا  
أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرٌ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ

### سریع الحساب ﴿۱۹۴﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ  
رَاطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۹۵﴾



## شرح لغات:

**خلق** (به فتح خ)، به معنای حصولی: پدیده، آفرینش، اندازه مقدر. به معنای مصدری: آفریدن، پدید آوردن، یکسان کردن، رام و نرم کردن. اگر حاصل مصدر و وصفی باشد: آفرینش.

**خلق** (به ضم خ): خوی، عادت، منش. **خُلق** (به ضم خ و لام) : پاره، از هم گسیخته، پوسیده.

**آیه**: نشانه، علامت، نمودار. از ای (مشدد) استفهامی یا اعجابی یا مخفف ندایی، از آن رو که آیه اعجاب انگیز و موجب استفهام و صاحب نشان است، یا از آوی: برگشتن و جای گرفتن، چون آیه معنی رابه سوی مبدأ و منشأ آن می برد.

**الباب**، جمع **لَبَّ** (به ضم لام) : خالص از هرچیز، گزیده، عقل خالص، اندیشه پاک، قلب، مغز. **از لَبَّ** (به فتح لام) : جای گرفتن، ماندن و ملازمت در جایی.

**باطل** (مقابل حق) : بی پایه، بیهوده.

**خرزی**: زبونی، فرومایگی، پستی، سرشکستگی، درهم شکستگی، رسایی. ابرار، جمع **بَرِّ** (به کسر باء) : خیر و نیکی گسترده. **بَرَّ** (به فتح باء) : بیابان وسیع. **بُرَّ** (به ضم باء) : گندم (دانه غذایی پر بهره و برکت).

**استجواب** (فعل ماضی از باب استفعال) از جوب: قطع کردن، برداشتن مانع و فاصله.

**اضیع** (فعل متکلم از باب افعال)، ضیاع: بی نتیجه و اگذاردن، به خود رها کردن. **تقلّب** (مصدر باب تفععل) : از این رو به آن رو گشتن، به هر سو راه یافتن، به این سو و آن سوی روی آوردن، در هر جا جای باز کردن، حیله گری، در هر چه تصرف کردن، تاخت و تاز، از نعمت‌ها و سرمایه‌ها همی بهره گرفتن، چهره‌های گوناگون نمایاندن.

نزل (به معنای حصولی و فردی) : آنچه در دسترس و برای پذیرایی مهمان آورده شود. اگر جمع نازل باشد: فراوردهایی برای پذیرایی، نزول یافته‌ها.

**«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ الظِّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لَّأُولَى الْأَلْبَابِ».**

«فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ»، نه همان نمای ظاهر آن‌ها. «السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، اشعار به قوای درونی و چگونگی اطوار و نظم آن‌ها دارد، همه این‌ها نشانه‌ها و نمودارهای تصرف و تدبیر حکیمانه است. «لَأُولَى الْأَلْبَابِ» به جای «ذوی الالباب»، اشعار به خرد ذاتی و فطری دارد که از آلودگی به اوهام و دانش‌های غرورانگیز خالص و پاک باشد و همین حقیقت و شخصیت گزینده انسان است: آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌ها پدید آمده و می‌آید و دگرگونی‌ها و پی‌دریبی آمدن شب و روز، در دید سطحی وهم آلود و افکار کوتاه که چون حیوانات ظواهر رامی‌بینند، جز اشیاء گوناگون و تاریک و روشن و پرده‌های رنگارنگ نیست، از این نظر، حجابی است که بر رُخ جهان واقعی گسترده شده است. مردمی در آنها جز عناصر و ماده و فعل و انفعال‌ها و خواص و آثار مختلف نمی‌بینند. اهل منطق و استدلال پیوسته از مصنوع بودن آن‌ها به صانعی و از معلول بودن آن‌ها به علتی و از حدوث به علت مُحدِث استدلال می‌کنند. برای آن‌ها که عقل فطری پاک و ذهن نیالوده تابناک دارند (اولو الالباب) سراسر آسمان‌ها و زمین با همه اسرار و اطوارش و آنچه در آن‌ها پدید می‌آید، نشانه‌ها و نمودارها و آینه‌هایی است (آیات) که هر جزء و کل آن، علم و حکمت و قدرت و ملک و کمال مطلق را می‌نمایاند. مانند نوشته و کتاب گشوده‌ای که بعضی همین خطوط و نقش و صفحات آن رامی‌بینند،



دیگری به چگونگی و نقش و به نوع آن توجه دارد و آن‌ها را تجزیه و تحلیل و مقایسه می‌کند. دیگری تنها حروف و کلمات آن را می‌خواند تا خوانا شود و مطالب و مقاصد نویسنده را دریابد. آن دیگر، همین از نوشته و خط به نویسنده و بعضی از خصوصیات روحی و زمان و مکان او استدلال می‌کند. بعضی، می‌خوانند و در سراسر نوشته، افکار و اندیشه و عواطف و احساسات و اخلاق و قدرت استدلال و هدف‌ها و مقاصد نویسنده را می‌نگرند و چه بسا توجهی به چگونگی و حروف کلمات و ترکیب بندی آن ندارند.<sup>۱</sup> اینان اولو الالباب هستند که از قشرها و پوست‌ها و ظواهر می‌گذرند و به لب و مغز و تفکر می‌رسند، آن چنان که عقل و تفکر و نظریات نویسنده توana، اندیشه و ذهن اندیشمند را فرا می‌گیرد و در هر حال که هست نمی‌تواند او را بیند و از یاد ببرد، صاحبان لب هم که در وجود خود و جهانی که از هر سو آنان را فراگرفته و پیوسته دگرگون می‌شود، همیشه و در هر حال به یاد جهان آفرین هستند.

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قَعُوداً وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بِاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

«الَّذِينَ»، وصف «الْأُولَى الْأَلْبَابِ» است، وجودشان همه آگاهی و یاد است و

۱. ... از این نظر صفات علیای الهی ثابت و منعکس در ماده سیال و روان است:

آب مبدل شد در این جو چند بار	عکس آن خورشید دائم
قرن‌ها بر قرنها رفت ای همام	وین معانی برقرار و بر دوام
پس بنایش نیست بر آب روان	بلکه بر اقطار عرض آسمان
این صفت‌ها چون نجوم معنوی است	زانکه بر چرخ معانی مستوی است
عکس‌ها را ماند این و نیست عکس	در مثال عکس حق، معنی است عکس

(مؤلف)، مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۷۷

پیوستگی به او. تذکر و آگاهی، اولین اثر مغز و خرد «لب» است، همین که آگاهی و تذکر شدت گرفت همه حالات و اطوار انسان را فرا می‌گیرد: «قِيَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَى جُنُوِّهِمْ»، در حالی که ایستاده و یا قیام به کار و انجام مسئولیت کرده یا در حال جهاد است، چه آن گاه که آرمیده و نشسته و یا پهلو بر زمین نهاده و در حال خفتن و یا شهادت است، این گونه آیه نگری، یاد و آگاهی آور است و آگاهی و تذکر آیات او را به تفکر و امید دارد و هر چه بیشتر در آفرینش آسمان‌ها و زمین و پدیده‌ها و مبادی و غایات آنها می‌اندیشد، تفکر خردمندانه آنان را به ریویت کامل می‌رساند و از زبان و اندیشه‌شان این حقیقت بیان و اعلام می‌شود و تجدید نظر و تفکر در خلق آسمان‌ها و زمین، رهنمایی به بی هدف نبودن یا هدفداری و هدف نهایی است که در وجود جامع و کامل و فشرده انسان و تربیت و تکامل او تجلی کرده است: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلًا» پیوستگی این دریافت منفی و اعلام آن به «رتنا» کمال خشوع در برابر ریویت و دریافت و اظهار آن را با همه ذهن و اندیشه (نه پیوسته به زبان: یقولون) و حقانیت و حکمت غایی را می‌نمایاند. آسمان‌ها و زمین و پدیده‌ها و انسان گرچه در دید اولی، جدا جدا و پراکنده و مختلف هستند، در نظر نهایی همه با هم پیوسته و متحد و واحد و در یک مسیر هستند: «هذا باطلاً» نه «اولئک، هؤلاء» باطل بیهوده و بی هدف. هیچ جزیی از اجزای آفرینش بیهوده و برای خودش نیست، هم چنین کل آن که یک واحد است و مورد اشاره «هذا»، و در ترکیب وجودی انسان متكامل به عقل و اختیار و استقلال و بسط یاب فشرده و شکوفا گردیده است. علت نخستین، حکمت و علم است که در اجزاء و پیوستگی و حرکات جهان نمایان شده «آیات». علت غایی هم به حکمت و عقل و درک اختیاری می‌رسد. علت غایی ظهور همان علت فاعلی است. و هم‌چنین علت مادی گیاه و درخت از بذر و میوه می‌روید و در



ریشه‌ها و شاخه‌ها و برگ‌ها گسترش می‌یابد و در نهایت به همان بذر و میوه مضاعف می‌رسد. در هر سلول و در هر عضو و بافت و قوای درکی و تحریکی هدفی نمایان است و هیچ یک برای خود نیست، چنان که هیچ مصنوع بشری برای خود او نیست، نه چشم برای چشم و نه گوش برای گوش و هم‌چنین ... چشم برای دیدن، گوش برای شنیدن و ... (خانه، میز، ماشین، فرش، برای خودشان نیستند). مجموع و کل انسان برای حرکت فکری و عقلی و بسط و کمال است. چون ریوبیت در آفرینش آشکار است، نشاید که با همه آیاتش باطل باشد، پس حق است و غایت و حکمتی در آن است، آن پروردگار حکیم، منزه و پاک است از این که بیهوده بیافریند، چه، بیهودگی از نارسايی عقل و تدبیر و یا کوتاهی ملک و تصرف است. چون باطل و بیهوده نیست، انسان خردمند که خود را جزء این جهان می‌داند باید به بیهودگی و باطل گراید تا با آهنگ آفرینش ناهمانگ و دچار درگیری و آتش شود. اگر انسان در تنگنای ماده و علاقه‌ها بخزد، دچار تضاد و زیونی و فرسودگی و آتش می‌شود، پس باید منظور و مقصود نهایی ریوبیت «ربنا»، همین باشد، برتر و منزه از آن است: «سُبْحَانَكَ فَقَنَا عَذَابَ النَّارِ». تفریغ به «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» است. هذا که اشاره به «خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» یا «السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» دارد همین هماهنگی و وحدت جهان را می‌رساند. عذاب آتش از درماندگی در علاقه‌های متضاد کامل بر می‌آید. «فَمَنْ رُحْزَخَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ ...» : پروردگارا تو برtero و منزهی از بیهودگی «باطل»، جهان را به دست اتفاق و تصادف رها نکرده‌ای. احتمالات بی حد اتفاق و تصادف در یک جزء جهان هم که به سوی هدف و مقصدی رهبری می‌شود جز برای اندیشه‌های درهم و محدود «نه صاحب لب» باور کردنی نیست، چه رسد به همه اجزاء و کل آن تا انسان که اگر از جهت‌گیری و

حرکت به سوی هدف باز ماند و از خود بیگانه شد، درمانده و زیون می‌گردد و  
زیونی آتش و احتراق در پی دارد:

**«رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ».**

«تُدْخِلِ»، خبر از آینده و «أَخْرَيْتَهُ»، خبر از گذشته است که خزی به آتش می‌کشند: آنان از پیش زیون و فرومايه و زیردست شده‌اند. آن‌که از بیهوده‌گرایی و ناهمانگی با آفرینش تحول نیابد و باز نگردد، عذاب النار که درگیرش شده زیونش می‌گرداند و به خود داخلش می‌کشند و دیگر یار و کمک کاری ندارد، و این مقتضای صفت فعل ریوبیت است. و بیش از خزی و عذاب آتش، آن‌که از قدرت ریوبی خود و جهان و هدف آن بیگانه شود و به باطل گراید، ناچار به خود و دیگران ستمگر است و در همان حال تنها و بی‌یاور: «وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» آنان مغز و وجودان ذاتی و انسانی «الباب» واستعدادهای ذاتی خود را تباہ کرند و زیردست و زیون و مورد بهره کشی دیگران شدند و راه دوزخ و آتش را به روی خود گشودند. اندیشمندان آگاه با رهبری عقل فطری و پاک خود تا به این حد پیش می‌روند و در می‌یابند که آن مبدأ قدرت و کمال بسی پایان، انسان و جهان را باطل (بیهوده و بی‌هدف) نیافریده است و باطل‌گرایی در جهت ضد حرکت آفرینش است و خزی و آتش و بیگانگی و بی‌یاری در پی و دربردارد: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا باطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» پس از این نفی «ما خَلَقْتَ...» در پی اثبات آنند، که مسیر و هدف چیست و چگونه و با چه هدایتی باید آن‌ها را به وضوح و با همه جهات دریابند؟ باید منادیان و داعیانی



برانگیخته شوند تا غایت و مسیر انسان و مسئولیت‌ها را تبیین کنند<sup>۱</sup> و دعوت و مکتب‌شان راه‌گشای عقول و شعور خالص فطری باشد. اگر نه، این خود نارسايی و کوتاهی در جهت کل آفرینش است. اين‌ها در میان غوغای تاریخ و نداها و دعوت‌های طاغوتی و شیطانی سران و ادیان مسخ و نسخ و یا کتمان و دگرگون شده و فریبند که مردم و گروه‌ها را در پی خود و سرسپردگی به خود می‌خوانند، ندای راستین کسانی را که به ایمان و ربویت و تربیت می‌خوانند، خود می‌شناسند و تمیز می‌دهند، ندایی است با گوش و هوش‌شان آشنا و هماهنگ:

«رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًّا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا، رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفْرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ».

اولوا الالباب با نظر عمیق و آگاهانه در آفرینش، تذکر و هشیاری می‌یابند، و هشیاری به تفکر شان و این دارد و تفکر در حکمت آیات به غایت و آینده‌بینی شان رهبری می‌کند و به راز رستگاری و به علت سقوط انسان در آتش سوزانی که همه قوا و استعدادها و حیات روحی و اجتماعی و جسمی او را می‌سوزاند، پی می‌برند. و چون چنین هشیار و بیدار و آگاه شدند، گوش هوش آنان آواز منادی حق را از میان غوغاهای حیات و نعره‌های ستم و شهوات می‌شنود. این‌ها از شناخت مبدأ و معاد به شناخت نبوت می‌رسند و بدان روی می‌آورند: «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًّا يُنَادِي لِلإِيمَانِ». منادیا معرف منادی خاصی نیست، منادی‌ای که چهره‌اش ناشناس است.

۱. «فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ وَرَاءَكُمُ السَّاعَةُ تَحْدُوكُمْ. تَخْفَقُوا تَلْحِقُوا، فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوْلَكُمْ آخِرُكُمْ».(علی منادی ایمان. نهج البلاغه، خطبه ۲۱ (مؤلف): «پس بی گمان مقصود نهایی در پیش روی شماست و بی هیچ شکی ساعت (لحظه تعیین کننده نهایی) شما را به پیش می‌راند، سبک بار شوید تا بیرون دید، زیرا بی گمان چشم به راه گذاشته می‌شوند پیشینیان تان برای پیشینیان تان».

چون این آیات معرفی انسان‌های برتر است که در همه فصول تاریخ و در میان همه اجتماعات بشری، منادی ایمانی بانگ می‌زند، چه در صورت پیمیران شناخته شده و خاتم پیمیران و چه مردان با ایمان و بانگ آوری که به بیداری و هشیاری بانگ در می‌دهند. ندا، چون بانگ از دور است اشعار به دور بودن صدای آنان در میان اجتماعاتی است که پر از صدا و نعره‌های شرک و بت‌پرستی و شهوت است؛ در حقیقت می‌توان گفت که از عمق ضمیر و وجودان انسان است که پس از تفکر و فرو رفتن عقل در آفرینش و درک این‌که بیهوده آفریده نشده مقصود و هدفی در آن است گر چه به روشنی شناخته نشود، وجودان ناشناخته و ضمیر ناخودآگاه در پی آن تفکر آگاهانه و اختیاری از میان اندیشه و جواذب متضاد سر بر می‌آورد و ندای ایمان در می‌دهد. و نیز این ندا از عمق آفرینش بر می‌آید - تا شرائط و احوال پوینده و شنوونده ندا چه باشد - و اگر نظر همین به منادی خاص و شناخته‌ای هم‌چون رسولان یا خاتم آنان باشد، باید «المنادی و یا الرسول» گفته می‌شد. «لِلإِيمَان»، جهت ندا و «أَنْ أَمِنُوا»، بیان آن است. منادی در میان ندای‌هایی که در جهت گوناگون و به سود خود آن‌هاست، در جهت و به سود ایمان ندا می‌دهد، و فرمان دعوتش، «أَمِنُوا بِرَبِّكُمْ» است. بریدن آن انسان متفکر از هر رب و ارباب ساخته و پیوستن به رب خود و دریابنده و شنوونده، همین که این ندای جان‌فزا و دلنواز را بشنود بی‌درنگ گوید: «فَامَّنَا». ایمان گرایش و حرکت و جذب به غیب و ریوبیت متعالی است، و عائق و جاذب مخالف آن ذنب و سیئه، می‌باشد. ذنب چنان که از اصل لغوی آن بر می‌آید، از آثار نفسی و دنباله جواذب مرتبه حیوانی و مواریث و لوازم آن و باقیمانده و گذشته غرائز پست و بازدارنده و عقب‌کشاننده‌ای است که از حرکت بیشتر و ایمانی باز می‌دارد و یا بر می‌گرداند و یا کند می‌کند. سیئه انحراف و بدی در



مرتبه انسانی است، که عقل و ایمان را تیره می‌کند. مغفرت ذنب را قطع و جاذبه مخالف آن را سست می‌کند. تکفیر سیئه، زدودن تیرگی گناهان در مرتبه انسانی چون غرور و کبر و خودبینی است که دید عقل ایمانی را می‌پوشاند. مغفرت ذنب به سود تعالیٰ انسان، تکفیر سیئه زدودن غبارگناه از مسیر است: «فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا». در این تعبیر بس بلیغ و عمیق باید بیش از این دقت شود. آن ایمان به رب مضاف و این مغفرت ذنب و تکفیر سیئه، استعدادها را شکوفان و نیروها را هماهنگ می‌کند تا یکسر مجدوب خیر و همپرواز با ابرار، همانها که وجود و دیدشان وسعت یافته (به لغت ابرار مراجعه شود) گردد.

آنان چشم به پایان این زندگی دوخته‌اند که همه استعدادهای شان در جهت کمال و قرب و بسط و انبساط به فعلیت رسد (ایفاء و توفیه گردد). در دنیا بی که انسانها زبون و فرسوده و وامانده شده‌اند، آنان با ابرار و مصاحبت و همراهی آنان وفات یابند: «وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ» آنان که از بندهای رسته و از تنگناها برآمده و شکوفا و باز و خیربخش و خیرگستر شده‌اند؛ پس از گذشت از گذرگاه دنیا و وفات با ابرار، در انتظار لطف خدایند و چشم به نویدهای ربویی که به عهدۀ رسول گذارده شده دارند، نگران آینده می‌شوند که مبادا به زبونی و سقوط دچار گردند و می‌خواهند:

«رَبَّنَا وَآتَنَا مَا وَعَدْنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ».

این مسیر حرکت و کمال عقل‌های فطری خالص ناآلوه و نامحدود به تقایل و تأثیرات میراثی و اجتماعی و تلقین‌های آموزشی محدود «الباب» است: دارندگان چنین عقل پاک از آینه‌نگری در آفرینش، آگاهی و تذکر می‌یابند، از تذکر به تفکر و از تفکر به باطل و بیهوده نبودن آفرینش و سپس لزوم بعثت رسولان برای تبیین و اثبات هدف‌ها و مقاصد و مسئولیت و تکالیف انسان، و شناخت ندای رسادعوت

آنان که آشنایی با فطرت و شعورشان است. در نهایت کوشش و حرکت در مسیری که بوسیله رسول هدایت شده‌اند و امید به نتایج آن و طی این مراحل فکری و عملی، رسیدن به مقام قرب و کمال ریوبی است:

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنَّى لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ إِنْثَى، بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ، فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَوْدُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَا كُفَّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الشَّوَابِ».

فاء تفريع و تكرار ضمائر «لهم، ربهم، منكم» اختصاص این اجابت را می‌رساند. این افراد با پیمودن راه قرب و برداشتن موانع، مواجه و مخاطب مقام رب مطلق می‌شوند.

«أَنَّى لَا أُضِيعُ»، تبیین اجابت بر طبق سنت ریوبی و اجابت تعهد رسول است: پروردگارشان روی اجابت برای آنان نمایاند که به راستی من عمل هیچ عاملی از شما - همان‌ها که اعمال‌شان متکی به صفت ریوبی (که هفت بار در این آیات آمده) و به چنان ایمانی است و از آن سرچشمه می‌گیرد - راتباً نخواهیم کرد، همه رامتنج می‌کنم و به ثمر می‌رسانم، نه اعمال‌شان حبط می‌شود مانند «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبَطْتُ أَعْمَالَهُمْ»<sup>۱</sup>. و نه آنان که از اعمال‌شان آتش شر و دوزخ می‌روید «وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>۲</sup>. آن‌چه دعا‌های آن‌ها را مستجاب و وعده‌های رسول را منجز می‌کند همان اعمال است. از هر عامل مؤمن که باشد، مرد باشد یا زن که هر دو گونه

۱. همان کسانی که کارهایشان تباہ شده‌است. آل عمران (۳)، ۲۲.

۲. هر کس همسنگ ذرۀ‌ای شر انجام دهد نتیجه آن را می‌بیند. زلزال (۹۹)، ۸۰.



در وصف ایمان و کمال ریوبیت، یکی و ناشی از یک نوعند: «انسان»، اگر چه در ساختمان جسمی یا روحیات متفاوتند. همان مرد و زنی که قرون و اندیشه‌های جاهلیت برای هر کدام دیوار فاصله و مرزی کشیده بود و آنها را از هم جدا بلکه دو نوع ساخته بود و یا می‌پندشت؛ «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»، پس از تفصیل «مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثِي»،<sup>۱</sup> بیان همین هم‌نوعی مرد و زن و یا هم‌نوع شدن آنان در سطح عالی اولو الالباب و ایمان است که از مرزهای جداکننده غرائز حیوانی می‌گذراند و هر دو را در تجزیه انسانی به هم می‌پیوندد. «مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثِي بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»، در جواب دعا و درخواست‌شان بیان همین مقیاس کلی است و بس: عمل هر عامل مؤمن و متنکی به رب، از هر که باشد، ضایع نمی‌شود، نه استجابت کامل هر سه دعاء «...فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفْرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ». تا قدرت ایمان و خلوص و چگونگی عمل و شرایط، هنگام عمل و پیش از آن و پس از آن و تأثیرات متقابل و متفاصل چه باشد؟!

نمودارترین و ثمربخش‌ترین عمل ایمانی که تضییع نمی‌شود و مراتب تفصیلی آن اینست: «فَالَّذِينَ هاجَرُوا»، تفریغ بر «أَنَّى لَا أَضِيعَ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ» است: آنان که از محیط نامساعد به محیط مساعد حفظ و رشد ایمان و از محیط شرک‌ها و بندهای درونی و اجتماعی هجرت کردند، چنان‌که روحشان از محیط شرک و جاهلیت

۱. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيهَ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنُجْزِيَنَّهُمْ أَبْرَهُمْ بِأَخْسِنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». نحل (۱۶)، ۹۷: هر کس عمل شایسته‌ای انجام داد از مرد یا زن در حالی که مؤمن است، پس بدون شک حتماً او را به زندگی پاکیزه زنده می‌داریم و حتماً پاداش می‌دهیم مزدشان را به چیزی بهتر از آن چه می‌کردند. «وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْلُونَ الْجَنَّةَ إِرْزَاقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ». غافر (۴۰)، ۴۰: و هر کس به شایستگی عمل کرد، از مرد یا زن در حالی که او مؤمن است، پس آنان وارد بهشت گردیده بدون حساب (موردنظر محدود شما) در آن جا روزی داده می‌شوند. (مؤلف)

هجرت کرد و تغییر طبقه دادند، «وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ». اخراج بر اثر مقاومت و درگیری با محیط پست و ناسازگار با ایمان و توحید. هجرت، با اراده و اختیار است و اخراج، به اکراه و ظلم. از عطف «اخراجوا» معلوم می‌شود که این‌ها هر یک نمونه‌ای از عمل صالح است نه آنکه منظور جمع همه باشد، زیرا هجرت با اختیار با اخراج بی اختیار جمع نمی‌شود، و أُوذُوا فی سَبِيلِی، قید فی سَبِيلِی، اشعار به این دارد که از جهت تعصب و یا احساسات خود را در معرض آزار و شکنجه قرار نداده باشند، بلکه در راه همان هدف الهی و پیش‌بردش در معرض آزار واقع شده باشند. چنان که هجرت خود فی سبیل اللہ است و اخراج از دیارهم اختیاری نیست، «وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا». قتال، چون جهاد ایمانی و مستمر به دو طرف است، کمتر تعصب و احساس در آن راه می‌یابد و همچنین کشته شدن. می‌شود که قید «فی سَبِيلِی» راجع به همه نمونه‌های سابق: «هاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا»، باشد و خود شامل «قاتَلُوا وَ قُتِلُوا» هم می‌گردد، همه این‌ها که شاخص بارز ایمان و عمل است، پاداش شان حتمی و مشخص است. لَا كَفَرُنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ، احابت دعای «وَ كَفَرُ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا» است که شامل غفران ذنب هم که چون مرتبه‌ای بالاتر است می‌شود، و نیز این‌ها از مرتبه ذنب که آثار انگیزه‌های پست می‌باشد، خود گذشته‌اند. ذکر این نمونه‌های بارز عاملین، گویا برای همین است که کیفر سیئات و وعده‌هایی که در پی آن است برای اینها حتمی است. لام‌ها و نون‌های قسمی و تأکیدی «لَا كَفَرُنَّ» و «لَا دُخْلَنَّهُمْ» حتمیت و قطعیت این پاداش‌ها را می‌رساند. این‌ها از بارزترین مردم در کارهای نیکند چون نشان‌دهنده و راهگشای به اهداف عالی هستند. همین افراد که از خانه و زندگی و آسایش و جان می‌گذرند، هر گونه عبادت و خیر و انفاقی را دارند و به دیگران می‌نمایانند و گرنه چرا در پی «أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ» از



همین کسان نام برده است. اگر دیگران افتادن و خیزان راه بهشت را می‌پیمایند، این‌ها حتما در داخل بهشت جای دارند: «وَ لَا دُخْلَلَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي...» بهشتی که انعکاس‌های اعمال شان فراهم ساخته است. «ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ». پادشاهی هر یک، در مرتبه و مقام عمل خود - نه همه این‌ها - ثوابی و بازتابی از ناحیه خداست که زوال و پایان ندارد، تا پیشگاه خدا: «وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الشَّوَابِ» که برتر از «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» است.

پس از آیه میثاق اهل کتابی که برای تبیین رسالات و کتمان نکردن واسطه بین پیمبران و مردم‌مند: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ...» و پس از انذار آن‌ها که حاصل کتاب و آنچه از دین دریافته‌اند و بدان می‌بالند و سرخوشنده و انتظار ستایش و احترام دارند بی‌آنکه به زیان و توانشان کار و خدمتی انجام دهند: «لَا تَحْسِنَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا...» و پس از اعلام انحصار مالکیت و قدرت تصرف آسمان‌ها و زمین برای خدا: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ...» نه جز خدا ...، آیات: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.....» تا «وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ التَّوَابِ»، بیان روش و حرکت عقل سالم و فطری برای شناخت و دریافت مبدأ آفرینش و آگاهی و تذکر و تفکر تا دریافت هدف و مقاصد و اصول و موازین فکری و عملی و هدایت و رسالت رسول و مسیر نهایی انسان است، تا برای همه و همیشه، معیارها و موازینی باشد برای شناخت آئین پاک و خالص الهی و باهوها و خودبینی‌ها و کتمان‌های اهل کتابی که خود را نماینده رسول می‌نمایانند، آمیخته و پوشیده نماند و مردم پیرو آن موازین باشند نه اشخاص. آیات ۱۵۹ تا ۱۷۷ سوره بقره نیز با تفصیل بیشتر بیان همین کتمان‌ها و اصول دعوت پیمبران است: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ... وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ... إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ... وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا... يَا أَيُّهَا

النَّاسُ كُلُّوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا ... وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَتَيْوْا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ ... وَ مَثُلُّ  
الَّذِينَ كَفَرُوا ... إِنَّمَا حَرَامٌ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ ... إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ ... لَيْسَ الْبَرُّ أَنْ  
تُؤْلُوا وُجُوهَكُمْ...»<sup>۱</sup> آیات خلقت نمایاننده اراده و حکمت و قدرت و هدف است تا  
انسان رشد و گسترش یابد و به کمال ریوبی رسد. آیات وحی به وسیله پیمبران، با  
احکام و میزان‌ها که ارائه می‌کند برای امداد عقل و تحقق مقصود و تنظیم عمل است  
که اهل کتاب باید آن‌ها را برای دیگران و مردم اعصار تبیین کنند که اگر در مسیر  
هوها و منافع فرد یا طبقاتی درآید و کتمان و منحرف گردد و تحریف شود، تصرف  
در آیین و مصالح خلق است که از آن آفریننده است: «وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ، وَلِلَّهِ مُلْكُ  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که سراسر جهان و ذرات و کرات همین تصرف و مالکیت  
قاهرانه را می‌نمایانند: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». (بقره، آل عمران). آیین  
الهی نمایاننده همین حکمت و قدرت است و نماینده‌های آیین باید همین تصرف  
و قدرت را تبیین کنند، نه خود را تحمیل!

«لَا يَغُرِّنَكَ تَقْلُبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا وَاهِمْ جَهَنَّمُ، وَبِئْسَ  
الْمِهَادُ». کتابخانه اندیشی و زمانه ما

تغییر ضمائر جمع غایب در آیات قبل به ضمیر مفرد مخاطب ..., «لا یَغُرِّنَكَ...»  
برای گوشزد به فرد است «به تو می‌گوییم». و نیز شاید افرادی از میان اولی الالباب که  
به کمال ایمان نائل شده‌اند و ربویت خاص شامل آنان گردیده، نه همه آنان، باز  
گردند و دست باز و میدان وسیع کافران ستم پیشه را بنگرنند که همی از نعمت‌ها و  
نیروها بهره می‌گیرند و روی‌های خود را به هر سو برای تصرف و بهره‌گیری

می‌گردانند و هر چهره‌ای، جز به راستی و حقیقت و ایمان به حق، می‌نمایانند و فریفته و مجدوب و مغور به این‌ها شوند. این خطر برای اهل ایمان و پیشوaran راه حق، آن‌هم آن‌گاه که دچار سختی‌های هجرت و بی‌خانمانی و جهاد شوند و در معرض جانبازی درآیند، وجود دارد. این هشداری است به آنها و آگاهی است به وضع کنونی و انجام کارشان.

مخاطب «لا يَقْرَئُنَّكَ»، هر مؤمن و انسان در معرض فریفتگی کافران است که با کفرشان دارای چنین امکاناتی هستند، دست و راهشان باز است و هرگونه بهره‌گیری و تصرف در مردم و سرزمین‌های آباد دارند. دیگران را به خدمت شهوات خود می‌گیرند و ستم می‌کنند و خوش می‌زیند و ... مؤمن به آیین و تصرفات الهی، به همان اندازه که دیدش به حکمت آفرینش و کمال باز است و مسئولیت دارد، اندیشه و دستش در تصرف نقوص و اموال محدود است. آنها دست تصرف و تجاوزشان باز و نامحدود است و همین امر، مردم کوته‌بین را دچار تحییر و تردید می‌کند و می‌فریبد و چشم‌شان را می‌گیرد: «لا يَقْرَئُنَّكَ...» تا حکمت و قدرت خدا و هدف آفرینش را نادیده یا انکار کنند. اگر چشم باز کنند و حساب بهره‌های همه‌جانبه و ابعاد انسان را در واقع و روشن بررسی کنند و برستند، می‌بینند که بهره کافران با آن همه تلاش‌ها و فربیکاری‌های ضد انگیزه‌های انسانی و در زمان کوتاه عمرشان، و استعدادهایی که به کار می‌برند، در برابر مسیر تاریخ و ابدیت، بسیار اندک و ناچیز است: «مَنَاعُ قَلِيلٌ» تا همین که بخواهند از کوشش‌های خود آن‌چنان که چشم داشتند بهره‌گیرند، عمرشان به پایان رسد، سپس مسیر و جایگاه‌شان آتشی است که به جان و استعدادهای خود و دیگران افروخته و آماده ساخته‌اند: «نُّمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ». با دید واقع‌نگر و عاقبت‌بین، بهره آنان اندک و فانی و آتش‌زاست.

ثواب مؤمنان به کمالِ ربوی و پرواگیران، بهره‌ها و نعمت‌هایی است برتر و بی‌پایان:

«لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقُوا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلاً  
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ».

«لَكِنِ» استدراک و تنبیه به واقعیت است و استثنای ضمنی است از کسانی که در معرض فریفتگی به متقلبین باشند، نه آنان که از این خطرها و جاذبه‌ها گذشته‌اند. اینان که در پرتو ربوی و سیر آن از جذب فریفتگی خود را دور بدارند و پرواگیرند: «اتَّقُوا» نه تنها «آمنوا» در مقابل تقلب. رَبَّهُمْ، اشعار به رشد و گسترش ربویت دارد. کفر، هر قید و بند و تعهد را برای تأمین شهوات و تجاوزات بر می‌دارد، تقوای ایمانی آتش شهوات و حرص و آز را و خواسته‌های حیوانی را فرو می‌نشاند و ریشه‌های ربوی را رشد می‌دهد و سیراب و خرم و سبز می‌گرداند و می‌گستراند.<sup>۱</sup> کافران بهره‌های اندک و ناپایدار و گذرا دارند، آنهم نه از خود: «مَتَاعٌ قَلِيلٌ». متقیان از خود و مالکیت خود بهره‌هایی جاودان و پیوسته: «لَهُمْ جَنَّاتُ تَجْرِي...» این نعمت‌های جاری و جاوید، برای پذیرایی و بهره‌مندی متقیان، نزول یافته، یا

آتشیٰ گبر فتنه جوی را  
نار را کشتد از بهر خدا  
سبزه تقواشد و سوره‌هی  
ظلمت جهل از شما هم علم شد  
و آن حسد شد خار بد گلزار شد  
بهر حق کشید جمله پیش پیش  
اندر او تخم و فا انداختید  
خوش سرایان در چمن بر طرف جو  
در جحیم نفس آب آورده‌اید

(مؤلف)، مولوی، متنی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۹

۱. چون شما این نفس دوزخ خوی را  
جهدها کردید و او شد پر صفا  
آتش شهوت که شعله می‌زدی  
آتش خشم از شما هم حلم شد  
آتش حرص از شما ایثار شد  
چون شما این جمله آتش‌های خویش  
نفس ناری را چو باغی ساختید  
بلبلان ذکر و تسبیح اندر او  
داعی حق را اجابت کرده‌اید



دریافت‌هایی است: «نُزُّلٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» که بی‌پایان است. نزلا، حال برای جنات تجربی است به معنای نعمت در دسترس آمده و نازل شده است، «وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ»، ظاهر این است که توضیح نعمت نازل شده - جنات تجربی - نباشد، و مرتبه‌ای بالاتر است که وصف و تصویر شدنی نیست و مخصوص ابرار است: برای ابرار، برتر از توصیف و تمثیل و تصویر در اذهان، در پیشگاه خداوند، خوش‌ها و بهجت‌هایی است: «وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ». ما، ابهام و توصیف نشدن را می‌رساند، «عِنْدَ اللَّهِ» نه «منْ عَنْدَ اللَّهِ» مقامی برتر که همان مقام قرب و مشاهده جمال و عظمت است. تقوا، مقام و کمالی است که با آن می‌توان از هر تنگنا و محدودیتی گذشت و به مقام بسط و گسترش وجودی و قرب و مواجهه کمال و قدرت مطلق رسید که مقامات و درجات ابرار است، همان چشم‌انداز نهایی انسان‌های گزیده و پرمغز «اولو الالباب» و هدف نهایی آرزوها و دعاهای آنان است: «وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَئْبَارِ».

«وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَسْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثُمَّنَا قَلِيلًا، أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ».

بيان مؤکد و استثنایی از اکثر اهل کتاب است که آیین را به شرک آلوده، دچار غرور شده‌اند و آیات خدا را به شمن قلیل فروخته و به امیال ارباب قدرت و ثروت، تحریف و یا آن را کتمان می‌کنند، همان‌ها که به هر صورتی به آزار گروندگان به توحید و این نبوت برمی‌خیزند «وَ لَتَشْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ...»، «...فَنَبَذُوا وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا...» و نباید مؤمنین به توحید و این نبوت تنها

خود را سزاوار پاداش نیک خداوند پندارند و به خود مغور و فریفته گردند، هم چنان که نباید فریفته متقلبین در بلاد شوند. این غرور به خود و آن غرور و فریفتگی به دیگری است. این آیه استثنا و استدراک از «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ... فَبَيْدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ...» است. آیات «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...» تا این آیه، تبیین اصول عقلی و وحیی دعوت و ندای رسول است تا برای همیشه و همه مکتوم نماند و تحریف نشود. این آیه استثنایی از کتمان‌کنندگان و پشت سرگذاران و سوداگران اهل کتاب است: از اهل کتاب کسانی هستند که از آلوگی شرک‌های ساخته رهایی می‌یابند و به توحید می‌گرایند: «لَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ»، بر «ما آنچه به شما و خودشان نازل شده، ایمان می‌آورند. تقدیم «ما أَنْزَلْ إِلَيْكُمْ»، بر «ما أَنْزَلْ إِلَيْهِمْ»، دلالت به تجدید ایمان درباره «أَنْزَلْ إِلَيْهِمْ» دارد که «ما أَنْزَلْ إِلَيْكُمْ»، «ما أَنْزَلْ إِلَيْهِمْ» را تصدیق و تصحیح و از تحریف‌ها و آلوگی‌ها پاک می‌گرداند و اهل کتاب ایمان‌شان را با آن تجدید و تصحیح می‌کنند، و اگر اهل کتاب به «ما أَنْزَلْ إِلَيْهِمْ» ایمان داشتند، با این تجدید ایمان به توحید و ما انزل، چنان در برابر خدا و حق و آیین الهی خاشع می‌شوند که حق را برای حق و آیین را برای آیین و کمال ربوی می‌جوینند و بدان ایمان می‌آورند، نه برای سوداگری: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ»، خبر از آگاهی و آلوه نبودن آنان به تعصبات و تنگ‌نظری است، آنان خودخواه و سرپیچ از حق که برای آنان کشف شده نیستند و آیین را کالای زندگی نساخته‌اند: «خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرِونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا». یشترون، بدون عطف، می‌رساند که این خشوع و سر باز نزدن ملازم با «لا يَشْتَرِونَ ...» است. افعال مضارع بؤمن، لا یشترون، نوید و پیش‌گویی از آینده است، نه چنان که واقع شد و گذشته، و با شأن نزول‌ها و بیان مصدق‌های زمان نزول آیه که آورده‌اند منطبق نیست. پاداش آنان در حد ایمان و



عمل شان در پیشگاه خداوند است: «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ». این اهل کتاب، با حساب سریع و دقیق الهی پاداش هایی در حد ریوبیت و پیشگاه ریشان دارند، خداوند حساب حدود ایمان و عمل را دارد و حساب همه را که مردم یکنواخت می نگرند و اعمال شان را از یک سو می نگرنند، می رسد: «أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ».

از آیه «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» تا این آیه، تبیین جامعی از هدایت و تعالیم کمال بخش پیمبران است و هماهنگی آنها با رهبری عقل و شعور پاک و متعالی انسان و با حرکات گسترش یاب و اوزان خاص و بسط یافته «فعال، فعل، فیعال: الباب، انصار، ابرار، میعاد، ثواب، مهاد، حساب» پایان یافته که با آیات دیگر این سوره، از جهت حرکات و آهنگ و رُوی و وزن - که بیشتر فرعون، فعیل آمده - متمایز است.

**آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»**

از جهت استنتاج ها و خلاصه تکالیف و مسئولیت هاست که با حرکات و توازن پایان آیه، بازگشت به سراسر آیات این سوره می باشد: چهار امر برای پایداری در برابر انگیزه های درونی و درگیری های با شرک و پیشبرد رسالت. چهار فرمان است هم چون خلاصه ای از درس ها و عبرت ها و تبیین های این سوره: همین که ایمان به حق پایه گرفته: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، مسئولیت ها و درگیری ها پیش می آید، و برای انجام آن صبر می باید. «اصْبِرُوا»، مطلق آمده، صبر در انجام تکالیف، صبر در درگیری ها و کارزارها. صبر، حاکمیت دادن ایمان و فرمان های خدا و رسول است: اصْبِرُوا، تأثیر متقابل و همگانی در پایداری و مقاومت است و باید از صبر فردی،

جامعه‌ای صابر پدید آید که پیوسته یکدیگر را به صبر و ادارند و به هم نیرو و قدرت بخشند: «وَ صَابِرُوا». ایجاد و تحکیم و توسعه روابط همه جانبه و اجتماعی مرتبط در همه شؤون: «وَ رَابِطُوا»، که سراسر احکام عبادی و اقتصادی و اجتماعی، برای ساختن مجتمع توحیدی یکسان و تبادل روابط است. رابطه با خدا و خلق و خود و جهان، رابطه با یکدیگر در صفوں عبادت و جهاد، رابطه با خدا، رابطه با امام و رهبر چنان که در روایات آمده-استحکام اجتماع با استحکام روابط است که در اسلام به صورت‌های معنوی و تشریعی درآمده است. دین جز رابطه نیست و بی‌دینی جز گسستن از خدا و خلق و جهان نیست، و همه این سه امر با آگاهی تقوایی مستحکم می‌شود و دوام می‌یابد: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ». تقوا که نگهبان و پیش‌برنده این روابط است و همه این‌ها محرك و بیرون برنده و رستن از تنگناها و گذشتن از گردنده‌های حیات «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»